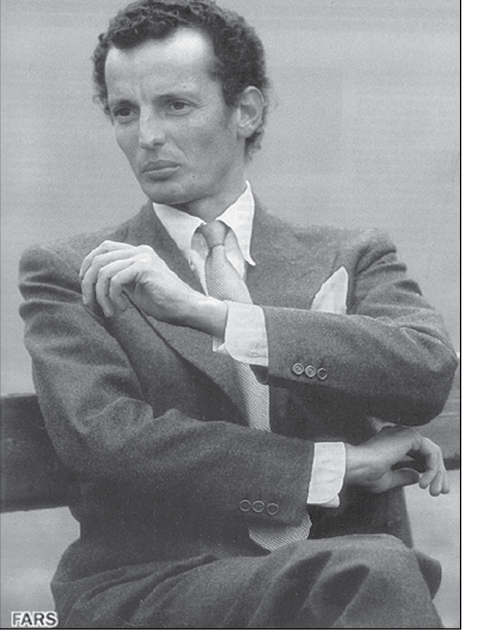


متن زیر گفت‌وگوی حضرت آیت‌الله العظمی خاмене‌ای یا بر نامه «خطرات جبهه» سیمای جمهوری اسلامی ایران در سوم مهرماه ۱۳۶۲ است. به انگیزه سالگرد دفع متجاوزان بعثی از سوسنگرد – ۲۷ آبان -متن یاد شده را می خوانیم.
داخل سوسنگرد تقریباً کسی را نداشتیم، به مردم بودیم تخلیه کنید، نیروهای ارتش و سپاه هم کم بودند. یک سرگرد نیروی هوایی را فرمانده نیروهای مستقر در سوسنگرد دیر آمد.

وقتی وارد جلسه شد متوجه شدیم بنی‌صدر از جریان مطلع است و در اتاق دیگری با فرماندهان نظامی مسئله سوسنگرد را بررسی می کردند... در جلسه شورای دفاع مطرح کردم که اگر شهر را بگیرند این بچه‌ها شهید خواهند شد. خسارت گرفتن شهر بیشتر است. چون ما شهر را دوباره پس خواهیم گرفت اما بچه‌ها را به‌دست نمی‌آوریم. بنی‌صدر گفت من دنبال این قضیه هستم و ما هم زودتر جلسه را تعطیل کردیم که بنی صدر برود دنبال این کار و من دیگر خاطرم جمع شد.

صبح یکشنبه رفتم اهواز. از آشننگتی و کلافگی سرهنگ سلیمی و بچه‌هایی که آنجا

آنبلی شهید راه بیداری!



شهید ادواردو آنبلی (مهدی) تنها وارث ثروتی بود که شاید بتوان گفت درآمدش سرر به فلک می‌کشید. او تنها پسر جوانی آنبلی که ثروتمندترین خانواده ایتالیا محسوب می‌شد، بود. به استناد مستندی که ای موضوع زندگی این شهید تهیه شده درآمد سالانه این خانواده سه برابر درآمد نفتی جمهوری اسلامی ایران بود. و از جمله دارایی‌های آنان باشگاه یوتوتوس و کارخانه‌های ماشین قیات، لامبورگینی، فراری و ... بود.

اما خانواده آنبلیی در دورترین افق‌های ذهنی خود هم تصور نمی کرد که سرنوشت تنها پسرشان چه می‌شود و تقدیر چه عاقبتی را برای او رقم خواهد زد.

ادواردو اگر چه جوانی سر به زیر و آرام بود اما کسی نمی توانست به عمق وجود او پی ببرد. او بدون هیچ سر و صدایی به تحصیل در رشته ادیان و فلسفه شرق پرداخت و آنجا برای اولین بار با دینی به نام اسلام آشنا شد. آنبلی پسر که در محیطی با دین مسیحیت رشد کرده بود اما صدای اسلام برایش نوای دیگری داشت. فرصت مطالعه در مورد اسلام را از خود دریغ نکرد و هرچه جلوتر می‌رفت تشنه تر می‌شد. بالاخره لحظه‌ای که قرار بود فرا رسيد و لطف خدا شامل این بنده اش شد. ادواردو پس از تحقیقات فراوان اسلام آورد و شهادتین را خواند.

ادواردو با همان مهدی بعد از خواندن آیاتی از قرآن قلم به دست گرفت و نوشت:

از این (آیات) واضح است که آخرین پیامبر (سلام بر او) محمد اصی] است، زیرا که آخرین قوانین الله است که به زمین قبل از روز جزا (قضاوت جهانی) نازل شده و خواهد شد.

بنابراین بعد از اسلام دین جدیدی نخواهد آمد.

■ **مهدی عزیز**

ادواردو پس از اینکه دین اسلام و مذهب شیعه را پذیرفت دست از دنیا شست و راه دیگری در پیش گرفت. او سفری به ایران داشت و در آن سفر با امام خمینی(ره) نیز دیدار کرد.

یادداشت زیر، پیشنهاد ادواردو به عنوان متن خبر ملاقات او با حضرت امام (ره) است. ملاقاتی که در ۸ شهریور ۱۳۶۰ در حضور مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خاмене‌ای، آقای هاشمی رفسنجانی، مرحوم حاج احمد خمینی و آقای فخرالدین حجازی انجام شد. چون قرار نبود نام ادواردو ذکر شود این ملاقات جنبه خبری نداشت و لذا متن زیر تقدیم دفتر امام (ره) نگردید. شهید آنبلی تنها خارجی ای بود که توفیق داشت حضرت امام پیمانی‌اش را ببوسد.

به نام الله یخشند و مهربان

یک شهروند از جمهوری ایتالیا امروز با امام خمینی دیدار کرد.
او برای ادای احترام به جمهور اسلامی و به شیعیان آمده است.

او بابت آنچه که انقلاب تا کنون برای پیشرفت آرمان و به نام خدا در روی زمین در این دوران انجام داده است از رهبر انقلاب تشکر کرد.

مهدی عزیز(نام مستعار شهید ادواردو آنبلی است)

ادواردو بعد از مسلمان شدن از طرف خانواده طرد شد و پسری که پدرش جزو اولین ثروتمندان دنیا بود برای رفت و آمدش حتی کرایه تاکسی هم نداشت. سرانجام یهودیانی که چشم به اموال خاندان آنبلی داشتند و از طرف دیگر مسلمان شدن تنها وارث این خانواده داعی گران بر سینه شان گذاشته بود با توطئه ای او را به شهادت رساندند.

یادی از یک حماسه

بودند، فهمیدیم که هیچ کاری انجام نشده، خیلی اوقات تلخ شد... در این بین بنی صدر از دزفول با من تماس گرفت، شاید هم من تماس گرفتم، گفتم چنین وضعی است و بچه‌ها هیچ کاری نکردند و تو ستوری بده! او به من گفت خوب است شما به ستاد لشکر بروید آنها را نوازش کنید و مسئولین لشکر را طرف دستور می‌دهم، مشغول شوند و کار کنند.

... مرحوم چمران و آقای غرضی رفته بودند منطقه را از نزدیک بازدید کنند. ما رفتیم ستاد لشکر ۹۲... مشکل عمده ما نیرو بود. لشکرهایمان محدود بود. به قول لشکرکری‌ها منها بودند... هم تجهیزات کم داشتیم. اما نیرو را نه. گفتیم گروه رزمی ۱۴۸ باید به کمک یک گروهانی از تیپ ۲ لشکر ۹۲. این لشکر در آنجا مواضع و خطوطی داشت که جایز نبود رهایش کند. اما یک گروهان را می‌توانست رها کند. گفتیم آن گروهان با گروه ۱۴۸ مرکز خراسان بیایند مرجو حمیدیه- سوسنگرد تا خط تماس را طی کنند و آنجا

مستقر شوند. بعد تیپ ۲ لشکر ۹۲ که قبلا در دزفول بود و حالا مأمور شده بود به اهواز بیاید، از خط عبور کنند. یعنی بیاید، و از لابه‌لای اینها حمله کند. بنابراین تنها نیروی حملهورمان تیپ ۲ لشکر ۹۲ بود. تیپ خوبی بود و فرمانده خوبی هم داشت... قرار شد نیروهای سپاه بروند به خورد ارتش. مثلاً یک گردان ارتشی ۱۰۰ تا سبایی را بگیرد... فرمانده سپاه جوانی به نام رستمی و اهل سبزوار بود و شهید شد. پسر بسیار خوبی بود و جزو چهره‌های فراموش نشدنی

moghaavemat@kayhan.ir

یادی از یک حماسه



من: از خصوصیات این جوان این بود که خیلی راحت با ارتشی‌ها برخورد و کار می‌کرد. او زبان آنها را می‌فهمید و آنها هم زبان او را ارتشی‌ها هم خیلی دوستش داشتند. تعدادی نیروهای نامنظم هم در مشت چمران بود و قرار بود جلوتر از همه بروند و خط شکن‌های اول باشند. تعدادشان زیاد نبود اما کارایی چمران می‌توانست کارایی زیادی به آنها بدهد. این تربیتی بود که ما دادیم و خیالمان هم راحت شد. ساعت حمله، در اصطلاح و محکم در می‌زد که فلائی

قلب شیعه همچنان تپنده در عاشورا ...

■ علیرضا آل بمین



یافت و ستم‌دیدگان تاریخ اباعبدالله یومین و مکان به سپاه شهادت چنین آوردگاهی نبوده است. از قیام انقلابی مردم ایران علیه سلطنت پهلوی تا حماسه هشت ساله فرزندان خمینی در برابر صدام و بسیاری از ابرقدرت‌های جهان که پشتیبانی‌اش می‌کردند. و حالا هم به فرموده حضرت روح الله خون بریزند و جان بدهند تا خواب یزیدیان زمان آشفته شود.

در زمانه ما ندای هل من ناصر ینصرنی حسین علیه السلام پی‌اسخ نمی ماند از هر گوشه‌ عالم صدای لبیک یا حسین لرز به جان مستکبرین می‌اندازد. سندی که ظالمان فرآوری این سیل خروشان خون حسین بسته بودند بار دیگر به مدد دم مسیحی‌های خمینی کبیر شکسته شد و حالا خورشش عالمی را فرا گرفته.

یا لیتنا کنا معک در زمانه ما مفهوم دوباره ای متصل می‌شود.شیعه کش را واجب‌الجنه دانسته‌اند آن هم به فجیع‌ترین شکل ممکن، گویی می‌خواهند قساوت خودشان را با سه قضاوت تاریخ بگذارند .



هرچند تاریخ کربلا و آنچه با فرزندان رسول الله از یک صبح تا شام کردند قرن هاست پرده از درنده خوبی‌ شان برداشته است . هر روز از سوره‌ی شاهد اخیری ها سربریند ن و مثله‌کردن‌ها و جگر خواری جماعتی می‌آید که روزگاری امام زمانشان را به اتهام

این‌ عملیات و باید بیاید. قرص و محکم گفتیم شما به آقای بنی‌صدر هم بگویید که باید بیاید و دستور را لغو کنید.

مرحوم چمران اصرار داشت با خود بنی‌صدر صحبت شود. راستش من با ابا داشتم از اینکه با بنی‌صدر به مناقشه لفظی بپیتم. چون سرش نمی‌شد و بی‌خودی پشت سر هم چیزی می‌گفت. گفتم شما خودت صحبت کن! ... چمران تماس گرفت و عین همین صحبت‌ها که باید تیپ ۲ لشکر ۹۲ باید را به بنی‌صدر گفت. بنی صدر هم قولگی داد. قبول داد که دستور دهد تیپ بیاید.

چیزی که خیلی به کمک ما آمد پیام مرحوم اشراقی بود. سر شب مرحوم اشراقی داماد امام، از تهران با من خیلی قرص و خیرها را پرسید. من گفتم قرار بر این‌است که عملیات انجام شود و ظاهراً من اظهار تردید کرده بودم که دغدغه دارم و ممکن است عملیات انجام نشود، مگر اینکه امام دستور دهد. ایشان رفت با امام تماس گرفت، پیغام داد امام دستور دادند تا فردا سوسنگرد باید آزاد شود و تیمسار فلاحی هم باید مباشر عملیات باشد. من این را نگفته بودم چون دیروقت بود. شاید هم فکر می‌کردم که صبح بگویم. وقتی که این مسئله پیش آمد گفتم حالا وقتش است که این پیغام را بدهم. نتسستم دو نامه نوشتم. یکی ساعت یک و نیم بعد از نصف شب و یکی ساعت دو.

ساعت یک و نیم به سرهنگ قاسمی، فرمانده لشکر ۹۲، نوشتیم که داماد حضرت امام، از قول امام، پیغام دادند که فردا باید حصر سوسنگرد شکسته شود و اگر تیپ دو نباشد این کار انجام نمی‌شود. به تیمسار ظهیرنژاد گفتم و ایشان هم قول داده که با بنی‌صدر صحبت کند، تیپ بیاید و شما هم آماده باشید که تیپ را به کار بگیرید. میادا به خاطر پیغامی که سر شب آمده، تیپ را از دور خراج کنید. نامه را دادم به دست یکی از برادرها

و گفتم این نامه را می‌بری و اگر سرهنگ قاسمی خواب هم بود از خواب بیدارش می‌کنی و نامه را به دستش می‌دهی.

یک نامه هم ساعت ۲ برای سرتیپ فلاحی با همین مضمون نوشتم. با این اضافه که امام گفتند سرتیپ فلاحی هم باید در جریان عملیات باشند و نظارت کنند. این ماجرا را هم نوشتم که می‌خواستند تیپ را از ما بگیرند و گفتیم که باید تیپ باشد و شما مسئول هستید که این را بگیرید و کار کنید.

هر دو نامه را به شهید چمران دادم و گفتم شما هم بنویس که نظر هردویمان باشد. ایشان هم پس‌ای هر کدام یک شرح دردمنده‌ای نوشتند. ایشان هم که می‌دانید خیلی ذوقی و عارفانه می‌نوشتند. من خیلی قرص و محکم نوشتم او خیلی دردمندانه. گفتم هر کس بخواند دلش می‌سوزد. ساعت ۲ هم نامه دوم را برای سرتیپ فلاحی فرستادم. خیلی راحت بود که کار انجام می‌شود اما باز هم دغدغه داشتیم. بارها شده بود که کار تا لحظات آخر رسیده بود و به دلیلی تعطیل شده بود. صبح زود که از خواب برای نماز بلند شدم دیدم اوضاع خوب است. ساعت ۵ صبح تیپ ۲ از خط عبور کرده بود. همان زمان که نامه را دریافت کردند، مشغول شدند و بعد از دریافت نامه حرکت کرده بودند.

چنانچه بنا بر این‌س بود که «به امر» کار کنند، تا آن آقا از خواب بلند شود به او بگویند و «به امری» منتهی شود، دستور ساعت ۹ صادر می‌شد و ساعت ۱۱ عملیات ناموفقی انجام می‌شد که قطعاً شکست می‌خوردیم. چمران هم بلند شد و رفت. من هم چند ملاقات داشتم که انجام دادم و رفتم به طرف جبهه و عملیات. البته وقتی رفتم دیدم شهید فلاحی هم رفته. صبح زود هم چمران و فلاحی رفته و هم آقای غرضی رفته بودند و اینها در خطوط مقدم و صحنه

شعر

تقدیم به قیام‌های عاشورایی عالم در تداوم ظلم ستیزی حسینی به ویژه انقلاب شیعیان بحرین

ای سکوت، ای ترانه ی زخمی، مرهم درد تو صدا شدن است

■ سید محمد جواد شرافت

جاری استگاهته‌ها‌ها‌ ای اشک! وقت بر گونه‌ها‌رها‌ شدن است

ماجرای حماسه‌ها‌ ای خون! فصل با خاک آشنا شدن است

بغض، ای ناله‌ی فروخورده‌ آخرین راه‌چاره‌ فریاد است

ای سکوت! ای ترانه‌ی زخمی! مرهم درد تو صدا شدن است

گر چه در کار بستنی‌ای قفل، ناگزیر از شکستنی‌ای قفل

ای در بسته! ای دل خسته! عاقبت قسمت تو وا شدن است

در قفس شور زندگی مرده است، حس و حال پرنذگی مرده است

ای پرنده‌چقدر در چشمت شوق در آسمان رها شدن است

خاک! ای خاک غوطه‌ور در اشک! سرگذشت تو چون مدینه‌گذشت

خاک‌ای خاک شعله‌ور با خون! سرنوشت تو کربلا شدن است

صفحه ۸

یکشنبه ۲۶ آبان ۱۳۹۲

۱۳مهرم ۱۴۳۵ - شماره ۲۰۶۴۱

درگیری حضور داشتند. ما که رقتیم، جنگ دور گرفته بود و نیروهای ما پیش رفته بودند و حدود ساعت ۱۰:۳۰ بود که ظهیرنژاد هم آمدند و رفتند جلو. ما می‌رفتیم و در واحدهای عقبه و درگیر پیاده می‌شدیم و با آنها صحبت می‌کردیم. احوالشان را می‌پرسیدیم، خبر می‌گرفتم. دائماً می‌گفتند که خبرها خوب است و پیش‌بینی می‌شد ساعت ۲:۳۰ ما وارد سوسنگرد شویم. حدود ساعت یک به اهواز برگشتم و می‌خواستم پیام تهران. اهواز که رسیدم خبردادند که چمران مجروح شده و خیلی نگران شدم. چمران را آوردند. قضیه از این قرار بود که چمران و دو محافظش مشغول جنگیدن بودند که تنها می‌ماند و عراقی‌ها آنها را به رگبار می‌بندند. چمران بعداً گفت که من آن روز مثل ماهی می‌غلتیدم که رگبارها به من نخورد. آدمی قوی بود، در جنگ انفرادی قوی بود. یکی از محافظان جای امنی پیدا کرده بود که رگبارها نکرده بود و شهید شده بود. پای چمران هم زخمی شده بود. یک کامیون عراقی از آنجا رد می‌شود و چمران هم می‌بیند که چیز خوبی است و کامیون را به رگبار می‌بندد.

شوفر عراقی تیر می‌خورد و چمران به سمک محافظش وارد کامیون می‌شود و می‌افتد. عقب کامیون چمران مجروح را با یک کامیون عراقی از جنگ می‌آوردند. اهواز. ساعت ۲ بود که رقتم بیمارستان. دیدم که حالش خوب است اما جراحی‌اش را نسبتاً کاری است و ۴۰-۳۰ روزی هم او را انداخت. او را از اتاق عمل بیرون آوردند و تمام سفارش‌اش این بود که نگذارید حمله از دور بیفتد و هی به من و سرهنگ سلیمی التماس می‌کرد که نگذارید حمله از دور بیفتد. همین طور هم بود و ساعت ۲:۳۰ بچه‌ها پیروز و مظفر وارد سوسنگرد شدند.

مردم مشغول عزاداری بودند و مساجد و هیئت‌ها و حسینیه‌ها تکایا و منازل را سیاه پوش کرده بودند دسته‌های عزاداری در خیابان‌هایندای حسین حسین سر می‌دادند هزاران بار خدا را شکر باید می‌کردیم و به روح حضرت روح‌الله درود می‌فرستادیم چرا که هم از سویی پیمردها هنوز به خاطر دارند که در زمان رضاخان پهلوی شش سال عزاداری بر اباعبدالله‌منوع اعلام شد. هر کس مجلس‌روضه‌ای بر پا می‌کرد کارش به تا کنجا می‌رسید و محمد رضا هم پسر همان پدر است و اگر خمینی کبیر دست به کار نمی‌شد شاید امروز وضع ما هم بهتر از مردم بحرین و پاکستان نبود و حسرت تماشای دسته‌های عزاداری اهل بیت در دلمان

مردم مشغول عزاداری بودند و مساجد و هیئت‌ها و حسینیه‌ها تکایا و منازل را سیاه پوش کرده بودند دسته‌های عزاداری در خیابان‌هایندای حسین حسین سر می‌دادند هزاران بار خدا را شکر باید می‌کردیم و به روح حضرت روح‌الله درود می‌فرستادیم چرا که هم از سویی پیمردها هنوز به خاطر دارند که در زمان رضاخان پهلوی شش سال عزاداری بر اباعبدالله‌منوع اعلام شد. هر کس مجلس‌روضه‌ای بر پا می‌کرد کارش به تا کنجا می‌رسید و محمد رضا هم پسر همان پدر است و اگر خمینی کبیر دست به کار نمی‌شد شاید امروز وضع ما هم بهتر از مردم بحرین و پاکستان نبود و حسرت تماشای دسته‌های عزاداری اهل بیت در دلمان

مردم مشغول عزاداری بودند و مساجد و هیئت‌ها و حسینیه‌ها تکایا و منازل را سیاه پوش کرده بودند دسته‌های عزاداری در خیابان‌هایندای حسین حسین سر می‌دادند هزاران بار خدا را شکر باید می‌کردیم و به روح حضرت روح‌الله درود می‌فرستادیم چرا که هم از سویی پیمردها هنوز به خاطر دارند که در زمان رضاخان پهلوی شش سال عزاداری بر اباعبدالله‌منوع اعلام شد. هر کس مجلس‌روضه‌ای بر پا می‌کرد کارش به تا کنجا می‌رسید و محمد رضا هم پسر همان پدر است و اگر خمینی کبیر دست به کار نمی‌شد شاید امروز وضع ما هم بهتر از مردم بحرین و پاکستان نبود و حسرت تماشای دسته‌های عزاداری اهل بیت در دلمان

مردم مشغول عزاداری بودند و مساجد و هیئت‌ها و حسینیه‌ها تکایا و منازل را سیاه پوش کرده بودند دسته‌های عزاداری در خیابان‌هایندای حسین حسین سر می‌دادند هزاران بار خدا را شکر باید می‌کردیم و به روح حضرت روح‌الله درود می‌فرستادیم چرا که هم از سویی پیمردها هنوز به خاطر دارند که در زمان رضاخان پهلوی شش سال عزاداری بر اباعبدالله‌منوع اعلام شد. هر کس مجلس‌روضه‌ای بر پا می‌کرد کارش به تا کنجا می‌رسید و محمد رضا هم پسر همان پدر است و اگر خمینی کبیر دست به کار نمی‌شد شاید امروز وضع ما هم بهتر از مردم بحرین و پاکستان نبود و حسرت تماشای دسته‌های عزاداری اهل بیت در دلمان

مردم مشغول عزاداری بودند و مساجد و هیئت‌ها و حسینیه‌ها تکایا و منازل را سیاه پوش کرده بودند دسته‌های عزاداری در خیابان‌هایندای حسین حسین سر می‌دادند هزاران بار خدا را شکر باید می‌کردیم و به روح حضرت روح‌الله درود می‌فرستادیم چرا که هم از سویی پیمردها هنوز به خاطر دارند که در زمان رضاخان پهلوی شش سال عزاداری بر اباعبدالله‌منوع اعلام شد. هر کس مجلس‌روضه‌ای بر پا می‌کرد کارش به تا کنجا می‌رسید و محمد رضا هم پسر همان پدر است و اگر خمینی کبیر دست به کار نمی‌شد شاید امروز وضع ما هم بهتر از مردم بحرین و پاکستان نبود و حسرت تماشای دسته‌های عزاداری اهل بیت در دلمان

مردم مشغول عزاداری بودند و مساجد و هیئت‌ها و حسینیه‌ها تکایا و منازل را سیاه پوش کرده بودند دسته‌های عزاداری در خیابان‌هایندای حسین حسین سر می‌دادند هزاران بار خدا را شکر باید می‌کردیم و به روح حضرت روح‌الله درود می‌فرستادیم چرا که هم از سویی پیمردها هنوز به خاطر دارند که در زمان رضاخان پهلوی شش سال عزاداری بر اباعبدالله‌منوع اعلام شد. هر کس مجلس‌روضه‌ای بر پا می‌کرد کارش به تا کنجا می‌رسید و محمد رضا هم پسر همان پدر است و اگر خمینی کبیر دست به کار نمی‌شد شاید امروز وضع ما هم بهتر از مردم بحرین و پاکستان نبود و حسرت تماشای دسته‌های عزاداری اهل بیت در دلمان

مردم مشغول عزاداری بودند و مساجد و هیئت‌ها و حسینیه‌ها تکایا و منازل را سیاه پوش کرده بودند دسته‌های عزاداری در خیابان‌هایندای حسین حسین سر می‌دادند هزاران بار خدا را شکر باید می‌کردیم و به روح حضرت روح‌الله درود می‌فرستادیم چرا که هم از سویی پیمردها هنوز به خاطر دارند که در زمان رضاخان پهلوی شش سال عزاداری بر اباعبدالله‌منوع اعلام شد. هر کس مجلس‌روضه‌ای بر پا می‌کرد کارش به تا کنجا می‌رسید و محمد رضا هم پسر همان پدر است و اگر خمینی کبیر دست به کار نمی‌شد شاید امروز وضع ما هم بهتر از مردم بحرین و پاکستان نبود و حسرت تماشای دسته‌های عزاداری اهل بیت در دلمان



حمله پلیس به عزاداران حسینی در کشمیر



حمله نیروهای آل خلیفه به عزاداران عاشورایی در بحرین